گفت‌وگوی «جوان» با همرزم سردار شهید «حسین اسداللهی» که به تازگی به همرزمان شهیدش پیوست

حاج حسین الگوی واقعی یک پاسدار انقلاب اسلامی بود

■ احمد محمدتبریزی

سردار حسین اسداللهی فرمانده سابق لشکر عملیاتی ۲۷ محمدرسول الله روز دوم فروردین ماه ۱۳۹۹ پس از عمری مجاهدت و ایثار بر اثر عوارض شیمیایی دوران دفاع مقدس به یاران شهیدش پیوست. سردار اسداللهی از جانبازان دوران دفاع مقدس بود و سابقه زیادی در جبهه‌های حق علیه باطل داشت. وی هیچ‌گاه از روحیه جهادی‌اش فاصله نگرفت و پس از جنگ نیز با همان روحیه مشغول خدمت شد. حاج حسین در جریان زلزله کرمانشاه و سیل جنوب خیلی زود به یاری هموطنان شتافت و هر چه در توان داشت برای خدمت به مردم انجام داد. قرار بود سال گذشته گفت‌وگویی مشروح با ایشان داشته باشیم که وضعیت جسمانی سردار به دلیل عوارض جانبازی مساعد نبود و توفیق هم‌صحبتی با این پیشکسوت دفاع مقدس از ما سلب شد. حالا در نبود ایشان با پاسدار محمد سلطانی‌شجاع یکی از همکاران و دوستان سردار اسداللهی گفت‌وگویی انجام دادیم که در ادامه می‌خوانید.

در اولین برخوردهایتان با سردار اسداللهی ایشان را در منش اخلاقی و رفتاری چطور آدمی دیدید؟

اولین آشنایی من با حاج حسین اسداللهی از سال ۷۹ اتفاق افتاد و با مرور زمان این آشنایی بیشتر شد. از زمانی که ایشان فرمانده شد این آشنایی به واسطه شرایط کار خیلی بیشتر شد. از همان ابتدای آشنایی، می‌دیدیم سردار اسداللهی همان صفا و سادگی بچه‌های جنگ را دارد. سادگی، جذابیت و گیرایی رفتارش خیلی زیاد بود. اگر فقط با ایشان یک سلام و احوالپرسی ساده می‌کردید جذب گرما و گیرایی کلام‌شان می‌شدید و می‌خواستید او را دوباره ببینید. حاجی مناعت طبع عجیبی هم داشت. از همان ابتدا اصلاً دنبال حقوق، مزایا و پست و مسئولیت نبود. همان موقع یک الگو و رهبر برای تیمش بود و جاذبه خاصی داشت. من آن زمان با فاصله با ایشان کار می‌کردم و ساده و راحت بودن و اینکه اهل تبختر نبود برای من و خیلی‌های دیگر بسیار جذاب بود. به لحاظ اعتقادی و شخصیتی آدم خودساخته‌ای بود. جنگ تمام شده بود و سه نفر از پسرعموهایش که برادر خانمش نیز می‌شدند شهید شده بودند. حاج حسین اینگونه وارد مقطع پس از جنگ شد. قطعاً کسی که یکی از پسرعموهایش در آغوش خودش شهید شده است کسی نیست که ساده از کنار خیلی مسائل عبور کند. همان اخلاص و ایثار دفاع مقدس را با خود همراه داشت. در دفاع مقدس هم در گردان مقداد بود و بعد از جنگ جانشین لشکر و بعد فرمانده لشکر شد.

برای شما و دیگر نیروها از دوران دفاع مقدس صحبت می‌کردند؟

اوایل ما فقط برخوردهای دورادور داشتیم، ولی بعدها که به ایشان نزدیک‌تر شدیم و با هم به جنوب یا غرب کشور و سرپل ذهاب برای کارهای جهادی می‌رفتیم در مسیر، محل شهادت پسرعمویش و محل مجروحیت خودش در مرصاد را توضیح می‌داد. حاج حسین کسی نبود که چیزی از خودش بروز دهد. باید به ایشان نزدیک می‌شدی و احساس می‌کردم به درد کار هیئت و سپاه نمی‌خورد، ولی حاج حسین به این شکل قضاوت نمی‌کرد. اگر کسی در حال فاصله گرفتن بود حاج حسین دستش را می‌گرفت و به این کاروان می‌رساند. در تجربه انقلاب داشتیم که نفس امام به یکی مثل شاهرخ ضرغام می‌خورد و او حر انقلاب می‌شود. نفس امام و آقا به یکی مثل حاج عماد مغنیه خورد و از او شهید مغنیه ساخت. در میان شهدای مدافع حرم، مجید قربانخانی حر شهدای مدافع حرم می‌شود. حاج حسین این تجربه را دیده بود و همه ظرفیت‌ها را جذب می‌کرد. روحیه جهادی‌اش به خیلی از خصوصیات دیگرش می‌چربید. تأکید حضرت آقا در «گام دوم» روی بحث مدیریت و کار جهادی بود. این روحیه اگر در سپاه و بچه‌های مذهبی و انقلابی نباشد به نتیجه نمی‌رسیم. حاج حسین زندگی‌اش را وقف کرده بود. حاج حسین یک واقف اصلی بود که تمام وجودش را وقف نظام و انقلاب کرده بود.

از شهید خاصی صحبت می‌کردند یا ارادت ویژه‌ای به شهیدی داشتند؟

شهید حسن یزدی را خیلی دوست داشت. از دوستان دوران دفاع مقدس بود. شهید ابراهیم‌علی معصومی را هم خیلی دوست داشت. به من می‌گفت اتوبان باقری را بالا می‌روم تا فقط عکس شهید معصومی را روی دیوار ببینم. می‌گفت نورانیت و صفای چهره شهید معصومی را می‌بینم لذت می‌برم.

شما قبل از فرماندهی حاج حسین را می‌شناختید. چقدر روحیات ایشان قبل و بعد از فرمانده شدن تغییر کرد؟

حاج حسین همانی بود که روز اول دیده بودم. من سال ۷۹ که ایشان را دیدم تا هنگام شهادت حاج حسین همان روحیه را داشت. وقتی هر چه بیشتر به ایشان نزدیک‌تر شدم بهتر به بزرگی شهید پی بردم. قبلاً از دور می‌دیدم و وقتی به خاطر کارم با ایشان نزدیک‌تر شدم روحیه و خصوصیات حاج حسین پررنگ‌تر برایم مشخص شد. تازه می‌فهمیدم چقدر صادق‌تر و خالص‌تر است. وقتی نزدیک‌تر شدم شفافیت ایشان خیلی برایم معلوم شد. اربعین سال گذشته که با حاج حسین به سوسنگرد می‌رفتیم به من گفت خونخوار شده‌ام. می‌گفت سرفه‌هایم شدید شده است و خون بالا می‌آورم. می‌گفتم حاجی چرا دکتر نمی‌روی؟ می‌گفت خیلی وقتش را ندارم. کمر و پایش هم درد می‌کرد. هر صد متر قبل از مرز می‌نشست و بلند می‌شد. بعد از مرز سوار ون شدیم و تا نجف رفتیم. قبل از حرکت سمت کربلا با خودم می‌گفتیم به درد کار هیئت و سپاه نمی‌خورد، ولی حاج حسین به این شکل قضاوت نمی‌کرد. اگر کسی در حال فاصله گرفتن بود حاج حسین دستش را می‌گرفت و به این کاروان می‌رساند. در تجربه انقلاب داشتیم که نفس امام به یکی مثل شاهرخ ضرغام می‌خورد و او حر انقلاب می‌شود. نفس امام و آقا به یکی مثل حاج عماد مغنیه خورد و از او شهید مغنیه ساخت. در میان شهدای مدافع حرم، مجید قربانخانی حر شهدای مدافع حرم می‌شود. حاج حسین این تجربه را دیده بود و همه ظرفیت‌ها را جذب می‌کرد. روحیه جهادی‌اش به خیلی از خصوصیات دیگرش می‌چربید. تأکید حضرت آقا در «گام دوم» روی بحث مدیریت و کار جهادی بود. این روحیه اگر در سپاه و بچه‌های مذهبی و انقلابی نباشد به نتیجه نمی‌رسیم. حاج حسین زندگی‌اش را وقف کرده بود. حاج حسین یک واقف اصلی بود که تمام وجودش را وقف نظام و انقلاب کرده بود.

از شهید خاصی صحبت می‌کردند یا ارادت ویژه‌ای به شهیدی داشتند؟

شهید حسن یزدی را خیلی دوست داشت. از دوستان دوران دفاع مقدس بود. شهید

> از نظر من حاج حسین الگوی واقعی یک پاسدار انقلاب اسلامی بود. الگویی که نمی‌توان به آن ایراد گرفت. کسی بود که اهل هیئت و روضه امام حسین بود. حاج حسین را که می‌دیدیم همان روحیه دفاع مقدسی که نسل ما درک نکرده بود را درک می‌کردیم

ابراهیم‌علی معصومی را هم خیلی دوست داشت. به من می‌گفت اتوبان باقری را بالا می‌روم تا فقط عکس شهید معصومی را روی دیوار ببینم. می‌گفت نورانیت و صفای چهره شهید معصومی را می‌بینم لذت می‌برم.

شما قبل از فرماندهی حاج حسین را می‌شناختید. چقدر روحیات ایشان قبل و بعد از فرمانده شدن تغییر کرد؟

حاج حسین همانی بود که روز اول دیده بودم. من سال ۷۹ که ایشان را دیدم تا هنگام شهادت حاج حسین همان روحیه را داشت. وقتی هر چه بیشتر به ایشان نزدیک‌تر شدم بهتر به بزرگی شهید پی بردم. قبلاً از دور می‌دیدم و وقتی به خاطر کارم با ایشان نزدیک‌تر شدم روحیه و خصوصیات حاج حسین پررنگ‌تر برایم مشخص شد. تازه می‌فهمیدم چقدر صادق‌تر و خالص‌تر است. وقتی نزدیک‌تر شدم شفافیت ایشان خیلی برایم معلوم شد. اربعین سال گذشته که با حاج حسین به سوسنگرد می‌رفتیم به من گفت خونخوار شده‌ام. می‌گفت سرفه‌هایم شدید شده است و خون بالا می‌آورم. می‌گفتم حاجی چرا دکتر نمی‌روی؟ می‌گفت خیلی وقتش را ندارم. کمر و پایش هم درد می‌کرد. هر صد متر قبل از مرز می‌نشست و بلند می‌شد. بعد از مرز سوار ون شدیم و تا نجف رفتیم. قبل از حرکت سمت کربلا با خودم گفتم اگر حاجی پایش درد گرفت باید برایش ماشین بگیرم و در این افکار بودم که مسیر را شروع کردیم. عمود اول تا کربلا را حاجی پیاده آمد. گفتم حاجی جاذبه سیدالشهدا شما را به سمت خودش می‌کشاند. در موکب ۷۰ ایستادیم. یکی از خادمان گفت اگر می‌خواهید دوش بگیرید فضایی هست و ما را به جایی برد تا دوش بگیریم. من دیدم سمت راستم جمعیتی صف کشیده منتظر است. من از صف جدا شدم و حواس حاج حسین به من نبود. آب سرد به خاطر مشکلات جسمانی‌اش برایش ضرر داشت. بعد دیدم همینطور می‌خندد و سمتم می‌آید. کم پیش می‌آمد که حاج حسین اینطور بخندد. همیشه لبخند به لب داشت اما کمتر می‌خندید. گفتم حاجی چرا اینجا آمدی؟ گفت شما چرا آمدی؟ گفتم جمعیت را دیدم گفتم حق آنهاست. حاجی دوشش را با آب سرد گرفت و آمد نشست. گفت اگر من دوش می‌گرفتم و بیرون می‌آمدم متوجه می‌شدم حق بقیه ضایع شده از تو خیلی گله‌مند می‌شدم. این اولین باری بود که حاج حسین با من اینطوری صحبت می‌کرد. اوج ناراحتی حاج حسین و بدترین برخوردش با من همین بود. حالا من می‌گویم آن ۲۰ لیتر آب اصلاً به چشم کسی نمی‌آید. تازه آن خادم از سهمیه خادمی خودش می‌خواست استفاده کند. ظرافت و حساسیتش نسبت به این مسائل خیلی بالا بود. اگر هر کس دیگری بود می‌گفت چقدر خوب حالا برویم دوش بگیریم و استراحت کنیم. ببینید این آدم چقدر دقت و حساسیت روی موضوعات داشت. از اینجا یک نکته بگیرید تا به بقیه زندگی‌اش برسید. با دیدن حاج حسین حس نمی‌کردید با یک فرمانده صحبت می‌کنید. اینگونه نبود که بخواهید با ایشان راحتی پیدا می‌کردی بعد او درباره جنگ و دفاع مقدس صحبت می‌کرد. خیلی سخت می‌شد درباره خودش از ایشان حرف شنید. اگر از دفاع مقدس حرف می‌زد درباره خودش نبود و فقط از دوستان شهید و همرزمانش صحبت می‌کرد. من نشنیدم جایی بگوید من این کار را کردم. این منیت‌ها فاصله زیادی از حاج حسین داشت. از ایثار همرزمان، گذشت و شهادت‌شان و عملیات‌ها صحبت می‌کرد، از شهدا نام می‌برد و خاطراتشان را می‌گفت. با آنها زندگی کرده و عمری را کنارشان در دفاع مقدس گذرانده بود. پس از دفاع مقدس بسیاری از دوستانش شهید شده بودند. سردار اسداللهی از اولین روزهای پس از جنگ با خاطرات دوستان شهید و همرزمانش زندگی کرد و هیچ وقت از شهدا فاصله نگرفت. این روحیه و مسیر را ادامه داد تا به دفاع از حرم رسید. اینجا ارتباطی با نسل مدافعان حرم و خانواده‌هایشان گرفت. این همراه بودن و ارتباط با شهدا هیچ وقت نگذاشت بین حاج حسین و انقلاب و دفاع مقدس فاصله بیفتد.

از میزان جانبازی‌اش اطلاع داشتید؟

هرگز درباره جانبازی‌اش صحبت نمی‌کرد و ما در صحبت با دیگران متوجه این موضوع می‌شدیم. اصلاً نمی‌دانستیم چند درصد جانبازی دارد. فقط یک بار گفت انگشتم تیر خورده بود و آن انگشت را با یک دستمال بستم و همانطور کج جوش خورد. عوارض شیمیایی عملیات‌های مختلف را داشت و پهلویش تیر خورده بود ولی به هیچ وجه درباره‌اش حرف نمی‌زد

> هرگز درباره جانبازی‌اش صحبت نمی‌کرد و ما در صحبت با دیگران متوجه این موضوع می‌شدیم. اصلاً نمی‌دانستیم چند درصد جانبازی دارد. فقط یک بار گفت انگشتم تیر خورده بود و آن انگشت را با یک دستمال بستم و همانطور کج جوش خورد. عوارض شیمیایی عملیات‌های مختلف را داشت و پهلویش تیر خورده بود ولی به هیچ وجه درباره‌اش حرف نمی‌زد

شناخته شده بود؟

حاج حسین اصلاً دوست نداشت مطرح شود و می‌خواست در گمنامی کار کند. اما یادواره شهدای مدافع حرم هرجا ایشان را دعوت می‌کرد به راحتی قبول می‌کرد و می‌رفت. اینطور نبود که قبلش تعداد مهمانان را بپرسد. یک بار با هم مراسمی رفتیم که ۲۰ نفر نشسته بودند، اصلاً تعداد نفرات برایش مهم نبود. همان وقت و انرژی که در یادواره ۲هزار نفری می‌گذاشت برای آن ۲۰ نفر هم می‌گذاشت. بعضی‌ها را داریم که اول می‌پرسند چند نفر شنونده داریم و نمی‌دانیم فلان مجلس به ما می‌خورد یا نه؟! پسردایی من به نام شهید «مجید صانعی موفق» در سال ۹۴ شهید مدافع حرم شد. یک بار به ایشان گفتم حاج حسین! در یکی از روستاها از شما دعوت کنند برای مراسم می‌روید؟ چون می‌دانستم اگر راحت بگویم هر برنامه‌ای داشته باشد به خاطر دوستی‌مان قبول می‌کند غیرمستقیم سؤال کردم اگر یادواره شهید مدافع حرم در خارج از تهران باشد می‌رود یا نه؟ گفت هر جای کشور یادواره‌ای برای شهدا و شهدای مدافع حرم باشد بدون شرط می‌روم. با ماشین یکی از دوستانش ساده و صمیمی به روستای ما آمد و برنامه با کیفیت خوبی برگزار شد و ۱۲شب دوباره برگشت. اگر مجلسی برای شهدا بود هر جا او را دعوت می‌کردند می‌رفت. نقطه قوت ایشان این بود که نه روی زبانش نمی‌چرخید. اگر چند برنامه با هم تداخل پیدا می‌کرد طوری هماهنگ می‌کرد که برسد. آگاهی‌بخشی و امیدبخشی در مسیر انقلاب در یادواره‌ها یکی از اعتقاداتش بود. می‌گفت شهید احمدرضا احدی دانشجوی رتبه اول دانشگاه تهران بود و در صحبت‌هایش به وصیتنامه شهید اشاره می‌کرد. شهید احدی در وصیتنامه‌اش گفته بود نگذارید حرف ولایت روی زمین بماند. سردار اسداللهی کل حرفش را اینطوری مطرح می‌کرد. ولایت برایش شاخص، الگو و چراغ راهنما بود. حرف شهید احدی که نصف خط بود را می‌گفت. می‌گفت مسئولان باید به طور دائم برای رفع محرومیت دلشان بتپد و فکر و قدمشان کار کند. تأکید داشت اگر از قشرهای نیازمند و محروم جامعه هم غفلت شود مدیون شهدا و امام می‌شویم.

اعتقادشان به رعایت بیت‌المال چگونه بود؟

حاج حسین وسیله خودش را می‌گفت برای بیت‌المال است. می‌گفت چون حقوق و وام برایش گرفته‌ام برای مجموعه است. با خودروی شخصی‌اش سرکار می‌آمد و می‌رفت. یک تیبا داشت و خیلی در بیت‌المال مراعات می‌کرد. کسی که بداند روزی حساب و کتابی هست رعایت بیت‌المال را خواهد کرد. من می‌گفتم خطرناک است و شما باید راننده داشته باشید. صبح زود بیرون می‌زد و شب‌ها دیر می‌رفت و رانندگی برایش خطرناک بود. برای ایشان به اجبار دو ماه راننده گذاشتیم و بعد از آن قبول نکرد و دوباره خودش رانندگی کرد. برای پسرش یک سانتی‌متر کاری نکرد. بخواهیم بگوییم سفارشی کرده یا سرکاری برده باشد اصلاً چنین کاری نکرده و هیچ امتیازی برای کسی قائل نشده بود. برای خانواده و نزدیکانش هیچ کار خاصی انجام نداد. هر چه بود برای مردم بود. اولویتش نیازمندان و مناطق محروم بود. او جاذبه داشت و می‌خواست همه را جذب کند. شاید اگر ما کسی را می‌دیدیم در برخورد اول از روی ظاهرش قضاوت می‌کردیم و مثلاً جریان زلزله غرب، سرپل ذهاب و سوسنگرد همراهش بودم. در سیل جنوب و در سوریه همراه ایشان بودم و می‌دیدم چطور عاشقانه کار می‌کند. وقتی کارش زود تمام می‌شد می‌گفت سری به خانواده شهدا بزنیم. خانواده شهدای مدافع حرم می‌گویند با رفتن حاجی داغ‌مان دوباره تجدید شد. به خانواده شهدا محبت زیادی داشت و به خانه‌هایشان سرکشی می‌کرد. خانواده‌های زیادی از جمله خانواده شهدا و آدم‌های مختلفی از قشرهای مختلف برای مراسم تشییع آمدند. بعد از شهادتش ماموستاهای اهل سنت تماس گرفتند و گفتند به خاطر برادری که حاج حسین در حق ما داشت از ناراحتی تا صبح نخوابیدیم. این نظر را خیلی‌های دیگر دارند. اهل حق همان منطقه همین نظر را دارند. اهل تشیع و سنت و کسانی که ایشان را می‌شناختند این نظرات را داشتند. خداوند در سوره توبه می‌فرماید: «آنان که ایمان آوردند و از وطن هجرت گزیدند و در راه خدا با مال و جانشان جهاد کردند آنها را نزد خدا مقام بلندتری است و آنان به خصوص رستگاران و سعادتمندان دو عالمند.» مصداق این آیه حاج حسین بود. تمام وقتش را برای دیگران می‌گذاشت و اصلاً اینگونه نبود که زمانش را برای خودش یا خانواده‌اش بگذارد. اگر از خانواده‌اش بپرسید خواهند گفت زمانی نداشت تا برای ما بگذارد.

چرا سردار اسداللهی با وجود چنین سابقه‌ای کمتر برای عموم مردم

چه شد با وجود جانبازی و سال‌ها سابقه رزمندگی تصمیم گرفتند به سوریه بروند؟

از نظر من حاج حسین الگوی واقعی یک پاسدار انقلاب اسلامی بود. الگویی که نمی‌توان به آن ایراد گرفت. کسی بود که اهل هیئت و روضه امام حسین بود. حاج حسین را که می‌دیدیم همان روحیه دفاع مقدسی که نسل ما درک نکرده بود را درک می‌کردیم. همان بشاشیت و سرزنده بودن را داشت. از جهاد، شهدا و رفقای قدیمی‌اش فاصله نگرفته بود. چون فاصله نگرفته بود خودش را مدام در صحنه می‌دید. در سوریه می‌دیدم که چقدر به حاج حسین احساس خوشی دست داده است. بعضی آدم‌ها از حضورشان در یک مکان معنوی و خاص لذت می‌برند و حاج حسین هم همین گونه بود و با اصرار ایشان را عقب می‌آوردیم. چون از حال و هوای شهدا فاصله نگرفته بود حضورش ادامه همان دفاع مقدس بود و با آن عشق می‌کرد. نگران هیچ چیزی هم نبود. آمادگی کامل و صددرصدی برای هر چیزی را داشت. کسی بود که از دنیا منفک شده بود. سخت است شما درجه، منصب، خانواده و فرزند داشته باشید ولی باز رشته‌هایتان را از دنیا قطع کرده باشید. ارتباطات دنیوی حاج حسین کامل قطع شده بود.

طراح: علیرضا سجادی‌فر ■ شماره ۵۹۱۵

از راست به چپ

■ ۱- بنیانگذار جنبش مقاومت اسلامی - باغی در شیراز ■ ۲- دریاچه زیبای کلاردشت – هافبک پرسپولیس - از ورزش‌های راکتی ■ ۳- مادر لر – پسوند خوراک - قیادت - هنر فرنگی ■ ۴- جناح لشکر - گل سرخ - بی‌نظیر ■ ۵- سلاح روباه - مکان و آشیان - درختی همیشه سبز - فنی در کشتی ■ ۶- نمایش متنوع - رنگی که از ترکیب سیاه، سرخ و زرد به دست می‌آید - مرزبان ■ ۷- مخفی شدن و یورش ناگهانی به دشمن - سود حرام - چاشنی غذایی تند ■ ۸- ورزش مادر - زینت انسان - پرنده‌ای خوش آواز شبیه بلبل - یازده ■ ۹- اولین خط مسلمانان - زادگاه پدر شعرنو - درنگ، آینده نگری ■ ۱۰- دام صیاد - از پرندگان بی‌پرواز - درنوردیدن ■ ۱۱- کلاه انگلیسی زبان - گوسفند زاده - گروه تحقیقاتی - سپیده ■ ۱۲- عدس - حرف همراهی عرب - نوعی مقوای ضخیم ■ ۱۳- پسوند نگهدارنده - چین پیشانی - طلا - بخار دهان ■ ۱۴- از ماکیان - نوردهنده - پماد ضد سردرد ■ ۱۵- ترازنامه - وساطت برای صلح و آشتی

از بالا به پایین

■ ۱- شمالی‌ترین شهر استان خوزستان - از غذاهای سنتی خطه سرسبز شمال ■ ۲- شهری نزدیک تبریز - مال و ثروت - جواب مثبت ■ ۳- درخت انگور - صد متر مربع - شهر مقر حکومت مولای متقیان - کاشف وراثت ■ ۴- کار چاق کن - شهر آرامگاه پروین اعتصامی - خشکی - ویتامین انعقاد خون ■ ۵- دندان تیز چهارپایان - آماده و فراهم - مادر امام زمان (عج) ■ ۶- اسب تبریزی - مولف راحه الصدور - شبیه و نظیر ■ ۷- برجستگی مارپیچ داخل سوراخ مهره - رئیس جمهوری که فرمان جنگ علیه عراق و افغانستان را صادر کرد - بخشنده ■ ۸- یار مشهدی - رود بزرگ سوئیس - از آفات نباتی - لوله غذا ■ ۹- نوعی خویشاوندی - آدم سختگیر وجدی - چرک گوشه چشم ■ ۱۰- گلی است خوشبو - شنیدن - خودروی کاروان ■ ۱۱- فلانی - ورقه نازک ثبت مشخصات - جدول محاسبات نجومی ■ ۱۲- ورق کاغذ - جدید - روحانی زرتشتی – سرمربی پیشین پیکان ■ ۱۳- بزه - سریع‌ترین روش شنا - قیمت بازاری - حیوان باوفا ■ ۱۴- اولین تجربه غذایی انسان‌ها - آشکار - محصل مراکز علوم دینی ■ ۱۵- دلیل آوردن برای اثبات امری - دلواپسی و آرامش نداشتن

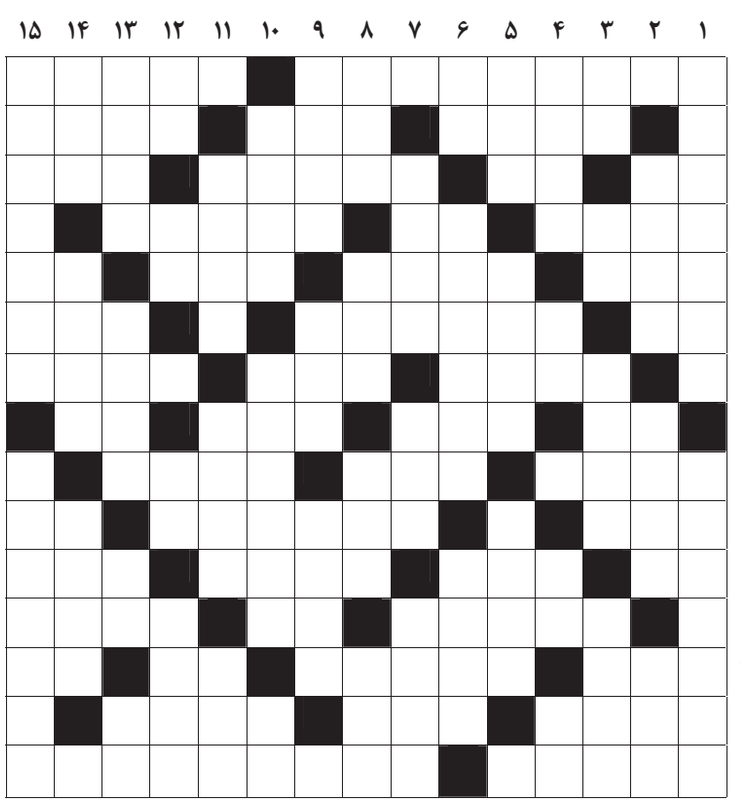

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۲					۳		
	۸					۵		
			۲	۷	۴			
		۵						۱
		۱		۲	۷			۶
	۴							
۹		۷			۳	۶	۲	
			۴		۶			
۵							۹	

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۵۹۱۴

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	■	چ	ل	ا	ل	ا	ل	د	ی	ن	م	ح	م	د	■
۲	ا	ر	ی	ا	ن	■	و	ر	ا	م	■	م	چ	ا	ب
۳	س	چ	ل	■	گ	ل	ب	ه	ی	■	س	ا	م	ب	ا
۴	پ	ی	ا	م	■	ا	ی	م	■	ا	و	س	ر	■	پ
۵	ر	س	■	ا	ی	ش	■	ا	■	م	ش	ت	ه	■	و
۶	س	■	م	ی	و	ه	■	پ	ا	ت	ک	■	م	ر	چ
۷	و	ا	ل	و	ر	■	م	ا	د	ه	■	ب	ر	ا	ی
۸	■	ش	و	ر	ش	ر	ا	د	ر	ا	م	■	و	ر	ن
۹	د	ر	ا	ی	■	ه	م	ا	ی	■	د	■	و	د	ک
۱۰	ی	ا	ن	■	ک	ا	و	ش	■	س	و	ر	■	ا	ر
۱۱	ا	ف	■	ک	ا	و	ر	■	د	ی	د	ن	د	■	ش
۱۲	ل	■	ک	و	ر	ی	■	ا	ی	ن	■	ی	ا	ر	ک
۱۳	ی	و	ن	ا	ن	■	ل	ب	ن	ا	ن	■	ر	د	س
۱۴	ز	ل	ا	ل	■	گ	ی	ر	ا	■	س	گ	د	س	ت
۱۵	■	ت	ر	ا	ن	س	ف	و	ر	ا	م	ا	ت	و	ر